

یک ساعت فایل صوتی تبدیل به متن با کمترین خطای ممکن

رشته جناب آقای دکتر آرمان ذاکری که توسط نشر نی، یک در واقع اتفاق جالب پشت هم بودن دو تا نشست با دوتا رویکرد متفاوت، یعنی پنجاه و ششمین نشست کتاب تاریخ نگار زوال بود نوشته فون میزس ترجمه‌ی آقای تدینی که خب آنجا صحبت از لیبرالیسم و مکتب شیکاگو به عنوان اکسیر حیات بخش انسان امروز بود بنا به در واقع دیدگاه‌هایی که آقای تدینی مترجم کتاب داشتند و خوب امروز حرف از نقد مکتب شیکاگو، سوسیالیسم فرانسوی و دیدگاه‌های دنباله‌دار این مکتب فکری است. این نشان می‌دهد که در واقع پردیس کتاب به عنوان یک نهاد فرهنگی، در واقع اسم نهاد می‌برم چون وقتی داریم از پنجاه و هفتمین نشست صحبت می‌کنیم دیگر به یک زیست تکرار شونده بدل شده در شهر مشهد، و این در واقع در حکم این هست که برای اینکه بخواهد دیدگاه خاصی را تبلیغ و ترویج کند، تبدیل بستری شده است برای آن معنای هابرماسی حوزه عمومی که بشود راجع به دیدگاه‌ها و نظرات مختلف برای هر اتوریت‌های سخن گفت و گفتگو کرد و به نقد و بررسی نشست.

اما مطابق در واقع نشست‌های پیشین و روالی که بود از آنجایی که ممکن است برخی از بزرگواران فرصت مطالعه کتاب را نداشته باشند من مختصراً در حد بضاعت اندک خودم معرفی اجمالی از کتاب خواهم داشت. در مرحله بعد در خدمت جناب دکتر ذاکری مؤلف کتاب خواهیم بود و در انتها نیز در خدمت خانم دکتر سارا شریعتی خواهیم بود، یک فرصت احتمالاً ۱۰ تا ۱۵ دقیقه‌ای هم در آخر جلسه خواهیم داشت برای پرسش و پاسخ که حالا در خلال جلسه برگه‌هایی را توزیع می‌کنند همکاران من برای اینکه در واقع سوالات خود را مکتوب بفرمایید. اما این کتاب همبستگی اجتماعی و دشمنان آن، چه به واسطه مؤلف کتاب و چه به واسطه موضوع آن که در واقع به سراغ **موس و** دورکیم رفته است، یک طبیعت دوگانه دارد و یک اهمیت دوگانه، یک وجه آن در واقع اهمیت نظری این کتاب هست و وجه دیگر آن مسئله آن کتاب یعنی همبستگی که در پیوند با انسان امروز و مسائل آن به صورت عام، و باز انسان ایرانی در جامعه کنونی ایران به صورت خاص، واجد

بررسی است من در خصوص در واقع ویژگی‌های نظری یا در اون سطح نظری کتاب می‌خواهم به پنج نکته اشاره کنم که به نظر من اهمیت و ارزش کتاب را می‌شود در خلال این پنج نکته در واقع بررسی کرد. یکی این است که حتی خود من در واقع خیلی آشنایی نداشتم با موس موقعه‌ای که با این کتاب مواجه شدم و این برای من عجیب است که در فضای حتی آکادمیک ایران و حتی در حوزه علوم انسانی تا این میزان مثلاً متفکری مثل موس ناشناخته حتی باقی مانده و شناختی هم که از دورکیم داریم نهایتاً به چند اثر ایشان مثل خودکشی و غیره، در واقع محدود می‌شود و خوب این خیلی به نظر من، هم تاسف بار و از این طرف در واقع شایسته ارزشمندی می‌کند این کتاب را که می‌آید و معرفی می‌کند هرچه بهتر و بیشتر این دو متفکر را، بدون اغراق می‌توانم بگویم این کتاب جامع‌ترین کتاب در زبان فارسی درباره دورکیم و سنت جامعه شناسانه ایشان هست، و مانند حکم یک دایره‌المعارفی می‌ماند برای آنهایی که بر دورکیم تاثیر گذاشتند و تاثیر پذیرفتند. به خصوص اهمیت آن برای دوستان دانشگاهی، این است که ارجاعات مستقیم دارد به منابع اصلی و این خوب خیلی ارزشمند می‌کند این کتاب را، اما وجه دوم ارزشمندی آن در حوزه نظری این است که تا پیش از این نه فقط در ایران بلکه حتی در جهان در فضاهای دانشگاهی عمدتاً خوانشی که از دورکیم می‌شد تحت تاثیر سیطره‌ی پارسونز یک خوانش به شدت محافظه کار بود اما در این کتاب آقای دکتر ذاکری از این خوانش در واقع محافظه کار، که مسئله اصلی آن نظم هست عبور می‌کند و یک خوانش در واقع رادیکال را از دورکیم عرضه می‌کند که مسئله اصلی آن همبستگی اجتماعی هست. در واقع یک اعاده حیثیت می‌کند از یک سنت فکری اتوپایی که خب ما نظیر آن را نداشتیم یا خیلی مختصراً داشتیم. فقط من می‌توانم اشاره‌ای کنم، مثلاً به کتاب خرد جامعه شناسی دکتر یوسف ابادری که خب در آنجا برخی از جنبه‌های رادیکال اندیشه دورکیم در واقع اشاره شده، اما هیچ موقع به این قدرت شرح و بست پیدا نکرده است.

ویژگی سوم به نظر من در این هست خلاء بعدی که به نظر من این کتاب می‌تواند جبران بکند در این است که عمدتاً منابعی که درباره دورکیم تا پیش از این کتاب بررسی شده بود، آرای آن را در یک گسیختگی از زمینه و زمانه دورکیم در واقع بررسی می‌کند اما در این کتاب دورکیم در متن سوسیالیسم فرانسوی مورد بررسی قرار می‌گیرد در پیوند با پیشینیان و پسینیان خودش و تاثیرگذاری‌ها و تاثیرپذیری‌هایی که داشته

است. اینکه مثلاً درباره زمانش بحث می‌شود که دورکیم انگار به صورت خاص در فرانسه قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم و اروپا به طور عام در یک فضای آنومیکس زندگی می‌کرد در شرایطی که سنت به یک معنا فروپاشیده شده بود آن مکانیزم‌های همبستگی سنتی دچار زوال شده بودند و از آن طرف هنوز عنصر جدید عرضه نشده بود و یا تثبیت پیدا نکرده بود در این فضای آنومیک بود که در واقع دورکیم زندگی می‌کرد یا موقعه‌ای که داریم راجع به زمینه‌های فکری اثرگذار بر دورکیم صحبت می‌کنیم اینجا به خوبی اشاره شده است، در واقع اثرپذیری‌هایی که دورکیم از سوسیالیسم فرانسوی و مؤلفه‌های کلیدی اون داشته است مثل تعاونگرایی، سندیکالیسم و توجه به سرشت اخلاقی یا در واقع تاثیرپذیری‌های دیگرای مثل آموزه‌هایی که از مسیحیت اجتماعی و جمهوری‌خواهی راسویی داشته است و همچنین علوم اجتماعی کنتی **سنسیمی** با محوریت مؤلفه کلیدی دیگرخواهی.

ویژگی چهارم نظری که به نظر من اهمیت دارد این کتاب، بحث جامعه شناسی سیاسی دورکیم هست در پیوند آن با دموکراسی شورایی و دموکراسی سندیکایی و نقدهایی که در واقع دورکیم بر فاشیسم و دولت گرایی مطرح می‌کند. و در نهایت به نظر من ویژگی پنجم و اهمیت دار این کتاب آن در واقع سنت دورکیم است، که در این کتاب بر خلاف نمونه‌های گذشته، دیگر در یک گسیختگی از تداوم‌های اندیشه‌ای دورکیم نیست بلکه ۵ متفکر و به نوعی پنج جریان فکری که تاثیر پذیرفتن از دورکیم در این کتاب مورد بحث قرار می‌گیرد **باتهای، استراوس**، بوردیو، آلین کری و جنبش ضد فایده گرایی در علوم اجتماعی و بولتانسکی، اما اگر من بخواهم از سطح در واقع نظری کتاب عبور بکنم با این جمله که به نظر من این کتاب می‌تواند یکی از بهترین منابع برای حتی تدریس در دانشگاه‌ها باشد، برای معرفی آقای دورکیم و آنهایی که از او تاثیر پذیرفتند و بخواهم وارد بحث سطح تجربی کتاب شوم که پیوند پیدا می‌کند با مسائل بشر امروز به صورت عام و انسان ایرانی به صورت خاص، با این نقل قول از دور کیم شراع می‌کنم که آقای ذاکری در کتابشان آوردند اینکه پژوهش‌هایی که فقط سود نظری دارند بی‌ارزش‌اند، به نظرم این خیلی جمله‌ی واجد اهمیت و حتی مناقشه آمیزی هست، اما به همین واسطه است که در واقع آقای ذاکری سراغ موضوع همبستگی اجتماعی در شرایط کنونی جامعه ما رفتند تمرکز کتاب به نوعی پرابلماتیک کتاب همین همبستگی اجتماعی هست.

اما همبستگی اجتماعی نه در اون معنای ژورنالیستی کلیشه‌ای و تکراری که صرفاً اشاره شود که هدف آن توصیه اخلاقی برای همدلی در عرصه عمومی، یک سری از واژگان طی این یکی دو دهه در جامعه ما به نوعی اینقدر مستعمل شدند که کارکردشان را در واقع از دست دادند، اما این همبستگی اجتماعی در این کتاب از این سنخ نیست. منظور از همبستگی در این کتاب این است که می‌پردازیم به اینکه چه چیزهایی جامعه را جامعه می‌کند در واقع چه چیزهایی می‌تواند آن پیوند جمع را در واقع حفظ کند که انسان‌ها بتوانند از رفتارهای همدیگر درک متقابل داشته باشند، بتوانند پیش بینی بکنند، بتوانند در کنار همدیگر همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند و جامعه بتواند از خودش در برابر نیراهای تهدیدآمیز که حالا به صورت خاص در این کتاب دولت و بازار هست دفاع بکند. اینکه جامعه چگونه می‌تواند قدرتمند شود؟ همبستگی اجتماعی در این معنا در این کتاب مورد بحث قرار می‌گیرد و خوب یک نکته بارز دیگر در این کتاب این است که در مسئله خودش یعنی همبستگی، کاملاً یک جهت گیری جدلی دارد این جهت گیری جدلی جسارت نویسنده را نشان می‌دهد که برای تعارفاتی که حتی در شرح و بست یک سری نظریات بعضاً در برخی از کتاب‌ها وجود دارد این محافظه کاری را ندارد یعنی نقدش را وارد می‌کند و جهت گیری آن را آشکار می‌کند در کتاب، این از ویژگی‌های بارز آن است. کتاب همبستگی اجتماعی و دشمن آن، به نوعی یادآور مثلاً همون کتاب جامعه **باز دشمنان آن پوپر** که در آنجا می‌یاد مثلاً مارکس و افلاطون را نقد می‌کند یا مثلاً کتاب افیون روشنفکران که **رمون آرون** در برابر افیون توده‌های مارکس، به کار می‌برد این کتاب هم از عنوان آن مشخصه یک جهت گیری جدلی آشکار دارد و خوب اصلاً تعارفی ندارد با موضوعاتی که دارد مورد بحث قرار می‌دهد به نوعی این کتاب شورش در برابر یک جنبه گرایی در تعریف کنش های انسانی است. این درک یک جنبه که یگانه انگیزه رفتارها و کنش های انسانی منفعت جویانه هست، که این بعدها زمینه ساز نظریه کنش عقلانی معطوف به نتیجه معطوف به هدف می‌شود و عقلانیت ابزاری را به عنوان در واقع یگانه دستگاه نظری در تحلیل کنش انسانی مورد بررسی قرار می‌دهد را به نقد و چالش می‌کشد. برای اینکه یک مثال داستانی بزنم برای تقریب ذهن مثلاً تصور بکنید رمان معروف دانیل دفور و رابینسون **کروزو** که در اون تیپ ایده آل این انسان در واقع منفعت جو معرفی معرفی شده است، اینکه حتی در خلاء و در فقدان روابط اجتماعی هم آن فرد در پی بیشینه

کردن سود و افزایش منفعت خودش هست به همین خاطر است که در واقع آقای دکتر ذاکری سراغ موس رفته، چون موس در پاسخ به اندیشه های منفعت گرایانه دوران خودش، این خوانشی که از انسان به عنوان خوانش کم کم مسلط را وجود داشت را به نقد کشید و از همبستگی سخن گفت موس شروع کرد به مطالعه کردن اقوام باستانی و قبایل بدوی و کنش های آنها را مثل قربانی کردن در اون دوره و بعد تداوم هایی که در عصر جدید پیدا می کند مثل هدیه دادن، که حالا در کتاب با تعبیر مختلف از جمله دهش، پیشکش و غیره ارزش یاد می شود بررسی کرد و به این نتیجه رسید که از قضا این انسان اقتصادی که ما داریم ارزش صحبت می کنیم در عصر حاضر، از قضا این اتفاقا انسان جدید یا **خلق الساعه** ایست نه در گذشته به یک معنا انسانی که ما داریم از او صحبت می کنیم که همواره چنین بوده، این بوده و در نتیجه قرار بر این نیست که آینده ما و سرنوشت محتوم ما هم چنین انسانی باشد ما می توانیم از این انسان گذار بکنیم و انسان دیگری را پیش چشم داشته باشیم. از این منظر خوب می رود سراغ در واقع کنش ها و روابط انسانی و بررسی کردن آن که همه اش از طریق مبادله اقتصادی معنا پیدا نمی کند و یک رویکرد تقلیل گرایانه است که ما هر کنش آدمی را صرفاً از بعد مبادله اقتصادی بخواهیم مورد بررسی قرار دهیم. در واقع موس با همین مفهوم و نقش آن در تاریخ معتقد است که ما می توانیم از تمدن بشری صحبت کنیم و تمدن بشری از خلال همین در واقع داد و ستد هست که می تواند معنا پیدا کند اما نه داد و ستدی که صرفاً اقتصادی است نکته بعدی که می شود به آن اشاره کرد این است که اساساً پارادایم هدیه به عنوان یکی از مهمترین مباحثی که در این کتاب به آن پرداخته شده است. حالا خیلی فرصت این نیست که من بخواهم شرح و بست بدهم اما عجلتاً می توانم در **سه** ساعت ارزش صحبت بکنم آنچه که پارادایم هدیه، به عنوان یکی از مؤلفه هایی که می تواند همبستگی اجتماعی را برای ما پدیدآور شود در روزگار کنونی درس سطح اخلاقی، حقوقی و سیاسی اجتماعی قابلیت بررسی دارد منظور از سطح اخلاقی ماجرا این هست که جامعه برای ساختن همبستگی اجتماعی و دفاع از خودش در برابر تهاجم خارجی، که حالا دولت و بازار در واقع عنوان می شود، نیازمند اخلاقیات معینی است. بدون وجود این اخلاقیات معین امکان سازماندهی مبارزه اکثریت فرودست در برابر اقلیت فرادست وجود ندارد. چنین مبارزه ای نیازمند فداکاری و از خود گذشتگی هست و اصلاً رابطه اجتماعی قابل تقلیل به یک مبادله اقتصادی نیست

در نتیجه وقتی از دهش یا هدیه یا پیشکش صحبت می‌شود منظور ما یک امر داوطلبانه و دلخواهانه نیست، بلکه یک مسئولیت اجتماعی بر شانه‌ی هر فرد است که در قبال مواهبی که اتفاقاً جامعه به آن داده و به میزانی که از آن برخوردار شده در برابر جامعه مسئول است و باید این را پرداخت بکند به نوعی اما در سطح دوم که سطح حقوقی هست مفهوم هدیه یا پیشکش، از این منظر اهمیت دارد که مباحثی که در خلال این پارادایم عنوان می‌شود محدود نمی‌شود در بعد اخلاقی ماجرأ بلکه امکان مفصل بندی به عنوان مفاهیم حقوقی را پیدا می‌کند دورکیم مسئله اصلیش این بود که اساساً همبستگی اجتماعی در شرایطی که نابرابری خارجی وجود دارد امکان پذیر نیست، ما با صورت های مختلفی از نابرابری مواجه هستیم نابرابری قومیتی نابرابری جنسیتی نابرابری مذهبی نابرابری طبقاتی و غیره. ما فقط با یک تقسیم کار اجتماعی یا باز تقسیم کار اجتماعی هست که می‌توانیم امکان برابر فعالیت اقتصادی امکان حضور در دستگاه بروکراسی و امکان حضور در ساختارهای سیاسی و فرهنگی را در واقع پیاده سازی بکنیم و خب خیلی از سیاست‌های دولت‌های رفاهی و غیره به نوعی بر همین مبنا دارند سازماندهی می‌شوند در عصر حاضر، و سطح سوم که سطح اجتماعی و سیاسی هست، مفهوم پاداش می‌تواند این امکان را فراهم بکند که جامعه، تشکلیابی مستقل از قدرت داشته باشد و قدرت سیاسی و قدرت بازار برای اینکه امکان مقاومت پیدا کند از این جهت که از نقش آفرینی سندیکاها، اصناف، سمن‌ها و غیره صحبت می‌شود در کتاب که در نهایت می‌تواند به یک دموکراسی شورایی یا یک دموکراسی سندیکایی در واقع ختم شود.

اصولاً در جهان نئولیبرال که عرصه دیالکتیک تمیزاسیون بی‌پایان و هویت‌های مرگبار هست همبستگی یک ضرورت است که می‌توان آن را از طریق پارادایم هدیه، دهش و البته دگرخواهی خلق کرد. جامعه باید بتواند در برابر تهدیدات از خودش دفاع کند و در این بستر اگر در این کتاب روحیه‌ی منفعت جو دارد نقد می‌شود و راهکارهایی برای حاکم کردن دگرخواهی عرضه می‌شود بدین واسطه است که این‌ها برای نویسنده کتاب اهمیت سیاسی دارد، یعنی ما صرفاً در یک فضای در واقع خلاء از جامعه صحبت نمی‌کنیم در یک فضای آکادمیک فقط تئوری‌ها را مورد بحث بگذاریم اگر دارد از همبستگی و دشمنان آن صحبت می‌شود و راهکارهایی ارائه می‌شود. با استخراج از اندیشه‌های موس و دورکیم برای اینکه این‌ها برای نویسنده اهمیت

سیاسی پیدا می‌کند در شرایط کنونی، در واقع همبستگی اجتماعی در دیدگاه آقای ذاکری راهکاری برای خروج از بن‌بست اقتدارگرایی، نئولیبرالیسم و فاشیسم است و این همبستگی است که می‌تواند امکان کنش جمعی را برای تغییر و دستیابی به یک جامعه عادلانه‌تر فراهم کند. به عنوان نکته آخر فقط می‌خواهم یک اشاره بکنم به عنوان یک بحث جدید که حالا اگر آقای ذاکری تمایل داشتند به آن می‌پردازند و اون این است که موقعی که ما از همبستگی صحبت می‌کنیم چنانکه ممکنه از صحبت‌های من این برداشت شده باشد عمده‌تاً یک وجه مثبت‌گرا از همبستگی را به ذهن متبادر می‌کند اما این همبستگی می‌تواند کارکردها و در مقابل کج کارکردهایی داشته باشد به همین خاطر است که در کتاب از همبستگی عام و همبستگی خاصیت گرا صحبت می‌شود، همبستگی عام، همبستگی است که امکان زیست‌های متفاوت و تکثر را به رسمیت می‌شناسد. اما همبستگی‌های خاص‌گرا آنهایی هستند که در یک چارچوب بسته هیچ رسمیتی به بیرون از چهارچوب‌های بسته خودشان نمی‌دهند. بنا به همین دلیل است که ما امروز بنیادگرایی‌های دینی که در اشل‌های مختلف در کشورهای خاورمیانه داریم می‌بینیم یا در گذشته در قالب فاشیسم، در قالب مارکسیسم روسی یا **بلشویسم** ما اتفاقاً خیلی همبستگی‌های تمام و کمالی را شاهد هستیم. اما آنهایی که در واقع به ضد جامعه بدل شده و جامعه را در هم کوفته به جای اینکه باعث تقویت جامعه بشود از این منظر مادامی که ما از همبستگی صحبت می‌کنیم در این کتاب یک منظور یک همبستگی عام‌گراست، نه یک مکانیزم‌های همبسته‌ای که مبتنی بر قبیله‌گرایی یا قومیت‌گرایی یا نژادپرستی هستش و از قضا می‌تواند جامعه را در هم بکوبد، من بیشتر از این فوت وقت نمی‌کنم. می‌خواهم دعوت کنم از جناب دکتر آرمان ذاکری حالا من باب در واقع معرفی اجمالی ایشان فقط به این اشاره می‌کنم که تحصیلات ایشان، کارشناسی ارشدشان در رشته جامعه‌شناسی دانشگاه تهران بوده و دکترای ایشان در جامعه‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس، در حال حاضر عضو هیئت علمی گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس هستند، مقالات و کتاب‌های مختلفی هم از ایشان منتشر شده است که دو نمونه از کتاب‌ها، یکی «مواجهه با علوم اجتماعی در متن سنت‌های شیعی» می‌توانم به آن اشاره کنم و دیگری «تشیع همبستگی و مخاطره هویت‌گرایی»، که اخیراً منتشر شده و به نوعی ادامه یافته این کتاب هست اگر این کتاب همبستگی اجتماعی و دشمنان آن به نوعی نسخه اصلاح شده، بازنویسی

شده و تکمیل شده فصل نظری رساله دکتری ایشان هست، کتاب تشیع همبستگی و مخاطره هویت گرایی به نوعی اون وجه تجربی کار ایشان هست. لطفاً با تشویق های خود آقای دکتر تا روی سن همراهی بفرمایید.

- من سلام عرض می کنم خدمت همه عزیزانی که اینجا تشریف دارند و قبل از اینکه وارد بحث شوم می خواهم خیلی تشکر کنم از همه شما و به ویژه پردیس کتاب و حاج آقای رجب زاده و کل خانواده ای که به نظر من خود این فضا و این کتابفرشی و همه این ها خودش یکی از نهادهایی است که می تواند...**دقیقه ۲۳:۳۹** ساخته شدن همبستگی اجتماعی باشد همه شما که وقت می گذارید روز جمعه روز تعطیلی تشریف می یابید اینجا و به هر حال برای فرهنگ، برای ساخته شدن تغییر اجتماعی اهمیت قائل هستید، خود این ها در واقع وجهی از همون ساخته شدن همبستگی اجتماعی است که از خلال گفتگوهایی که انجام می شود در رابطه با مهمترین آنچه که از نظر من مهمترین مسائلی است که ما باهاش رو به رو هستیم بخشی از فرایند ساخته شدن همبستگی اجتماعی داخل همین نهادها اتفاق می افتد. اما راجع به بحث همبستگی، بحث من در واقع سه بخش خواهد داشت در بخش اول راجع به این صحبت خواهم کرد که اساساً چرا مسئله همبستگی برای من مهم شد و چرا سراغ این بحث آمدم و چرا روی آن کار کردم و در بخش دوم راجع به خود مفهوم همبستگی صحبت خواهم کرد که این مفهوم اصلاً چیست؟ ما به چه معنی ازش صحبت می کنیم و چرا و چه ابعاد مختلفی دارد؟ و در بخش سوم از این صحبت خواهم کرد که دشمنان همبستگی که در زیر عنوان کتاب آمده فایده گرایی و فاشیسم اینها چی هستند؟ و چه طوری کار می کنند و چه طوری همبستگی را از بین می برند و همه اینها را معطوف به مسائل جامعه ایران خواهم گفت یعنی این کتاب به هر حال یک مجموعه ای از مسائل نظری و در واقع دقت هایی که مخصوص پژوهش های آکادمیک است و حالا به درد این میخورد که بچه های دانشجو مثلاً تو ترها و اینا ازش استفاده نکنند. نمیخواهم وارد مباحث نظری شان شوم، چون به نظر من فضای که ما در آن هستیم بیش از اینی که آن توی جلسات تخصصی تز و اینها راجع به آن بحث می شود ولی اینجا بیشتر یک بحثی راجع به وضعیت اجتماعی خودمان منبعث از مفاهیمی که داخل کتاب هست من طرح خواهم کرد.

اما بخش اول این است که چرا همبستگی اجتماعی اساساً برای ما مهم شد و چرا روی آن کار کردیم، همبستگی اجتماعی در واقع یعنی خود جامعه، یعنی اینکه جامعه چگونه جامعه می‌شود جامعه ای که قدرتمند باشد، جامعه‌ای که خودمختار باشد، جامعه که بتواند از خودش دفاع بکند در برابر همه تهدیداتی که متوجه آن هست و بتواند روی پای خودش بایستد و سرنوشت خودش را خودش رقم بزند. بنابراین وقتی از همبستگی حرف می‌زنیم از جامعه خودمختار مستقل ایستاده بر سر پای خویش حرف می‌زنیم که معادل آن در حوزه سیاست از نظر من می‌شود دموکراسی، و مهمترین مسئله امروز پیش روی جامعه ما هم از نظر من در حوزه سیاست دموکراسی است و نه هیچ مسئله دیگری، ما امروز با جریان‌ات مختلفی رو به‌رو هستیم که در مسئله شناسی امروز ایران آرای مختلفی دارند امروز مکرراً می‌شنویم که به ما می‌گویند که مثلاً مهمترین مقاله می‌نویسند کسانی از پژوهشگران و این‌ها و به ما می‌گویند که مثلاً مهمترین مسئله پیش روی امروز جامعه ایران ناترازی‌های انرژی است، می‌فتد سر زبان‌ها و همه هم تکرار می‌کنند و این‌ها مهمترین مسئله این است، عده دیگری می‌گویند مهمترین مسئله بی‌دولتی است، ما دولت نداریم و باید دولت داشته باشیم، عده دیگری می‌گویند مهمترین مسئله جامعه قطبی شده است جامعه الان دو قطبی شده، نمیدونم این قطب‌ها با هم سر ستیز دارند و فلان، از نظر من مهمترین مسئله در ساحت سیاسی امروز جامعه ایران دموکراسی است و هرگونه بحثی در رابطه با آینده جامعه ایران بدون بحث از دموکراسی به نظر من بحثی است که آدرس غلط دادن است چه در حوزه اقتصاد، چه در حوزه نمیدونم سیاست، چه در حوزه جامعه، و ما هم اگر بحث می‌کنیم از همبستگی اجتماعی... به این دلیل سراغ مفهوم همبستگی و ساخته شدن جامعه آمدیم که دموکراسی بدون آنکه ما جامعه‌ای داشته باشیم که اون جامعه قدرتمند باشد بتواند رای پای خویش بایستد چنانکه گروه‌های مختلف اجتماعی بتوانند در مهمترین تصمیمات مربوط به زندگی خودشان مشارکت کنند بدون این دموکراسی به وجود نمی‌آید یا پایدار نمی‌شود و ما نمی‌تونیم مسائل مان را در جامعه حل کنیم در سال‌های اخیر عرض کردم ما چند نوع نگاه به وضعیت جامعه ایران داشتیم، یک گروه‌هایی آمدن به ما گفتند که توسعه اقتصادی مقدم بر توسعه سیاسی، گفتند آقا ما توسعه اقتصادی بدهیم به دنبال اون خود به خود توسعه سیاسی خواهد آمد، دولت آقای هاشمی بعد از جنگ آمد همین حرف‌ها را زد، دولت آقای روحانی به نوعی آمد ادامه

همان مسیر را رفت و شکست خورد نتوانست آن مسیر را در واقع ببرد جلو به دلیل اینکه نه فقط به دموکراسی بی توجه بود بلکه به اقتضای ساخته شدن دموکراسی در جامعه هم، که ما را به مفهوم همبستگی اجتماعی پیوند می زند به آن هم در واقع بی توجه بود حالا من توی بحثی که راجع به دشمنان همبستگی می گویم به این مطلب بیشتر اشاره خواهم کرد یک گروه های دیگری هم اولویت شان سیاست بود گفتند آقا ما می رویم دولت، مال خود می کنیم و از طریق فرایندهای مشارکت در انتخابات و رفتن توی ساخت قدرت و جامعه را هم بسیج می کنیم عمدتاً اصلاح طلبان این کارا کردند در طول تاریخی که داشتند و گفتند ما اصلاحات را از طریق ساخت سیاسی دولت و حضور در دولت و این ها پیگیری می کنیم خب این وسط یک ایده سومی از نظر ما غایب بود. و همچنان نه اینکه بگم هیچکس بهش توجه نکرده یا هیچی، نسبت به این دو ایده ای که می گویم و حالا این روزها هم که یک ایده سومی اضافه شده که اون ایده سوم هم این است که ما در واقع آن اقتدار سیاسی بیاد مسئله مان را حل کند یک اختلال سیاسی که ضرورتاً می تواند دموکراتیک هم نباشد ولی باید بیاید از بالا و حالا چه در قالب نمی دانم سلطنت یا هر چیز دیگری بیاید و از بالا در قالب یک دولت اقتدارگرا مسئله را حل کند و یک نوع مثلاً نوستالژی برای گذشته نمی دانم توسعه آمرانه رضاشاهی و فلان و اینا که در بخش هایی از جامعه ایران به وجود آمده است در هیچ کدام از این سه روایتی که خدمتان عرض کردم، قدرتمند شدن جامعه خودمختار شدن به امر اجتماعی محوریت پیدا نمی کند. یا سیاست است که محوریت پیدا می کند، یا اقتصاد است که محوریت پیدا می کند، و سر شکست خوردن همه این ها به نظر من همین است که این ها با جامعه پیوند ارگانیک پیدا نمی کنند یا اساساً معتقدند که ما یک سیاست های اقتصادی را پیش می بریم بدون توجه به اینکه این سیاست ها در جامعه چه عوارضی دارد چه واکنشی به دنبال خواهد داشت، آبان ۹۸ بنزین را گران می کنیم کشته شدند، شدند! ابتدای دهه ۷۰ ارز و آزاد می کنیم شورش های شهری اتفاق افتاد، افتاد! می کشیم، توسعه اقتصادی پیشرفت برود ها! و به این توجه نمی کنند که این جامعه است که می آید با سینه های خودش در برابر این سیاست ها مقاومت می کند و جلوی پیش رفتن این سیاست ها را می گیرد و سیاست ها را به شکست می کشاند چون به جامعه توجه نمی کنند و به منطق خودمختار کنش جامعه توجه نمی کنند بنابراین برنامه هایشان شکست می خورد و بعد می ندازند به گردن یک چیز ناموجودی به اسم چپ،

در حالی که در آبان ۹۸ آن چیزی که آمد در خیابان مردم عادی بودند در واکنش به گران کردن بنزین، در ابتدای دهه ۷۰ وقتی که ارز را آزاد کردند آن هایی که آمدند بیرون فرودستانی بودند که در اسلامشهر و پاکدشت و نمی دانم شهرک بهار شیراز و همین حاشیه های شهر مشهد کوی طلاب و این ها فرودستانی بودند که جان به لب آمدند بیرون و جان هاشون آماج گلوله قرار گرفت. بنابراین وقتی که به منطق خودمختار جامعه توجه نمی شود وقتی که به استقلال جامعه توجه نمی شود مجموعه سیاست های هم که اتخاذ می شود برای اینکه جامعه را به هر مسیری برود بدون در نظر گرفتن این پارامتر نمی تواند پیش برود. چنانکه اون جنس در واقع کنشگری هم که خودش را معطوف به این می کند که ما بریم ساخت دولت را بگیریم و از طریق ساخت دولت تغییرات را رقم بزنیم آن هم می بینیم که در بهترین دوره اش که دوره اصلاحات باشد در انتخاباتی که خود اصلاح طلب ها برگزار کردند دو دستی قدرت را تحویل اقتدارگرایی دادند و رفتند کنار در یک انتخاباتی که به هر حال برگزارکننده خود اصلاح طلب ها بودند در سال ۸۴ و گروه های مختلف هم در آن حاضر بودند کثرت نسبی هم وجود داشت، دو دستی قدرت را تحویل اقتدارگرایی دادند و در مکانیزم دموکراتیک واگذار کردند و رفتند چرا؟ چون باز به منطق خودمختار امر اجتماعی توجه نکردند.

همبستگی اجتماعی اهمیت آن این است که به امر اجتماعی در استقلال خودش توجه می کند و به عنوان مهمترین پایه ای که می تواند اگر در جامعه به شکل مطلوب شکل گیرد ضمانت کند به صورت نسبی شکل گیری یک دموکراسی به نسبت پایدار را، بنابراین اگر ما از همبستگی اجتماعی به معنای مثبت حرف میزنیم در رابطه با معنای منفی آن حرف خواهیم زد در آن بخشی که راجع به خود مفهوم حرف میزنم ضرورت آن را رساندن ما به جامعه قدرتمندی است که بتواند یک دموکراسی به نسبت پایدار که بر مبنای آن، آن وقت ما با یک اجماع نسبی در جامعه بتوانیم به سمت حل مسائل مان حرکت کنیم اعم از اینکه ناترازی، که حالا من اصلاً از اصطلاح آن هم نباید استفاده کنم چون اصطلاح سنت ما نیست اعم از اینکه مجموعه عقب ماندگی هایی که در جامعه ما وجود دارد توسعه نیافتگی هایی که هست، آن ۳۰ درصدی که در جامعه زیر خط فقر رفته است، فقدان نمی دانم انواع تشکل یافتگی ها و آزادی ها و همه مسائل و درگیری های که حتی برخی بعضاً ممکنه درون خود جامعه هم وجود داشته باشد.

اما از اینجا وارد بخش دوم عرایض خودم می شوم و آن این است که خوب این مفهوم در واقع همبستگی که ما ازش حرف می‌زنیم چیست؟ و داخلش چه می‌گذرد و چه در واقع ابعادی دارد ببینید ما وقتی که از مفهوم همبستگی حرف می‌زنیم خوب واژه همبستگی یعنی ترجمه سالیوریتی انگلیسی و **سواریته** فرانسه است و در فارسی هم سابقه استفاده آن تا جایی که من تحقیق کردم از **جعلیات** فرهنگستان هست در شاید مثلاً ۷۰ - ۸۰ سال بیشتر سابقه ندارد یعنی از متون تاریخ فرهنگی خود ما نیست و خوب به معنای آدم هاست با همدیگر و متصل شدنشان و ساختن در واقع یعنی پیوند کل و جزء، یعنی چگونه اجزاء به هم می‌پیوندند که کلیت می‌سازند اما این اجزاء وقتی که به هم می‌پیوندند که کلیت می‌سازند به شکل‌های مختلفی می‌توانند این اتفاق را رقم بزنند اینجا تفسیر از همبستگی می‌شود یا اجزاء به گونه‌ای به هم می‌پیوندند که در یک کلیتی منحل می‌شوند. و کلیتی ساخته می‌شود که دیگر اجزاء در آن به صورت تمایز یافته و معیندار وجود ندارد این معنی منفی همبستگی اجتماعی است یعنی چی؟ مابه‌ازای اجتماعی آن جامعه توده‌ای است که در آن توده‌ها به رغم اینکه به همدیگر پیوند می‌خورند اما هویت‌های فردی از بین می‌رود تمایز یابی اجتماعی از بین می‌رود و معمولاً در این شکل از همبستگی اجتماعی ما شاهد یک ظهور یک پیشوا هستیم، ظهور یک رهبر هستیم. که این توده‌ها در آن پیشوا، در آن رهبر و در آن ایدئولوژیک توسط آن پیشوا و رهبر و آن کادر رهبری دارد ترویج می‌شود، منحل می‌شوند و در اینجا توان انتقادی‌شان را از دست می‌دهند. مجموعه تعارضات اجتماعی که وجود دارد در پرتو آن کلیتی که از ناحیه پیشوا و ایدئولوژی و نمی‌دانم ارزش‌هاش و این‌ها ارائه می‌شود رنگ می‌بازد، ها!!؟ و خب اینجا یک جامعه توده‌ای شکل می‌گیرد که ولو **ساختار یافته** باشد اما این به معنای یک دموکراسی شکل یافته نیست به دلیل اینکه تمایزات اجتماعی در آن از بین رفته است، تمایز اقلیت، اکثریت در آن از بین رفته است، اینجا اقلیت‌ها به سرعت و شدت سرکوب می‌شوند تفاوت‌ها مجال ابراز پیدا نمی‌کنند انتقادات حذف می‌شوند به نفع اون کلیتی که اجزا هم در آن منحل شدند ها!!؟ و آنچه که می‌خواهد از این کلیت بیرون بماند به سرعت و شدت حذف می‌شود که دیگر نمونه‌های تجربه شده در قرن بیستم در مثلاً نازیسم آلمان در همین برخی از این دیکتاتوری‌هایی که در خاورمیانه برآمدند در برخی از دوره‌ها که هنوز اون رهبران و پیشوایان و اینا مشروعیت داشتند و توجه کنید اون رهبران پیشوایان اینگونه نیست

که به زور و با مثلاً نمی‌دونم ... اتفاقاً خیلی از موقع‌ها همون جامعه توده‌ای می‌روند در همان مکانیزم انتخابات هم رأی می‌دهند به همان پیشواها و توده‌ها و این‌ها را انتخاب می‌کنند پشت سرشان حرکت می‌کنند و اصلاً جامعه آن را می‌طلبند خوب این معنای منفی همبستگی اجتماع ایست، همبستگی است که فردیت را به رسمیت نمی‌شناسد، همبستگی است که تفاوت را درون خودش تاب نمی‌آورد و با یک دست کردن، با هم شکل کردن با حذف تکثر، با حذف تفاوت، با این‌ها پیش می‌رود، اما ما یک شکل دیگری از همبستگی هم داریم که معمولاً وقتی که چون همبستگی واقعیت‌اش این است که ترم مثبتی است در ... دقیقه ۳۹:۱۴ که ما مثلاً در فرض کنید شما الان بروید در چه میدانم اینترنت سرچ کنید همبستگی، سالی‌داریتی یکی از شعارهای جنبش‌های اجتماعی است همیشه برمیگردد به جامعه، جامعه می‌گوید که ما در واقع همبسته شویم برای اینکه تغییر ایجاد کنیم، همبسته شویم برای اینکه از خودمان دفاع کنیم، همبسته شویم در برابر سلطه، همبسته شویم در برابر قدرت، بنابراین معمولاً در ادبیات عمومی، در زبان عمومی همبستگی به معنای مثبت به کار می‌رود، آن معنایی که من گفتم در ادبیات **سانتیفیک** ماجرا هست اما این معنای مثبت که در واقع اذهان عمومی هم باهاش پیوند خورده است چی است؟ این معنا همون معنایی است که همبستگی را در پیوند با تمایز یافتگی اجتماعی مطرح می‌کند، یعنی گروه‌های مختلف اجتماعی به رغم تمایز یافتگی شان، به رغم فردیت یافتگی جداگانه‌شان، به رغم آنها با همدیگر همبسته می‌شوند تمام مسئله در واقع دورکیم در آن دوره‌ای که زندگی می‌کرد که انتهای قرن ۱۹ و ابتدای قرن بیستم بود، ساختن همبستگی اجتماعی به این معنا بود من یک (فقط یادم رفت اول بحث بگویم الان یادم آمد که بگویم بعد خیلی تشکر می‌کنم از آقای قدیری تقریباً همه آنچه را که من می‌خواستم بگویم واقعاً ایشان به طرز بسیار عالی توضیح دادند و خیلی خیلی توضیح دقیق و درست و من آنچه در واقع دارم می‌گویم بستی به چیزایی که ایشان گفتند، یعنی شما همه این حرف‌های منو در حرف‌های ایشان شنیدید من فقط واقعاً دارم یک بست می‌دهم بر آنچه که ایشان گفتند و همه‌اش درست بود و من امضاء می‌زنم پر). دورکیم در انتهای قرن ۱۹ و ابتدای قرن بیستم مسئله‌اش این بود که در فرانسه ای که دیگر همبستگی اجتماعی بر مبنای نهادهای قدیم ممکن نیست، یعنی اگر در گذشته در جامعه مثلاً کلیسا بود و اخلاقیات کلیسایی بود که جامعه را همبسته میکرد یا نهاد سلطنت و

وفاداری به نهاد سلطنت و این‌ها بود که جامعه را حفظ میکرد و مردم هم ارزش تبعیت می‌کردند، دیگر آن‌ها کار نمی‌کند، اخلاقیات منبعث از آنها ارزش‌های منبعث از آنها دیگر کار نمی‌کند و دورکیم دارد به این پرسش می‌اندیشد که حالا ما بر چه مبنایی باید جامعه را مجدداً دقیقه ۴۲:۰۰ پس ساخته شدن جامعه است. اینجا دورکیم در مختلفی می‌دهد... و همبستگی به همون معنایی که خدمتون عرض کردم یعنی همبستگی تمایز یابی شده‌ای که قرار نیست در ضمن همبسته شدن آن فردیت‌ها و تفاوت‌ها و تمایز یابی‌های اجتماعی از بین برد ما به ازای این در عرصه سیاست می‌شود دموکراسی همین است تفاوت دموکراسی با حاکمیت جامعه توده‌ای همین است ولو اینکه در هر دو رأی وجود داشته باشد، ولو اینکه در هر دو انتخابات وجود داشته باشد ها؟! شریعتی وقتی که میگفت: «دموکراسی رأی‌ها، دموکراسی رأس‌ها» به تمایز همین دو گونه حکومت ارجاع میداد ها؟ که دموکراسی می‌تواند دموکراسی رأس‌ها باشد شریعتی می‌گفت جامعه می‌تواند گله شود و در آن گله بیفتد دنبال یک چوپان، رهبر، پیشوا، صاحب و به دنبالش برود. تو انتخابات هم همه بروند رأی بدهند به همون رأی بدهند ولی این دموکراسی نیست یا اگه هست دموکراسی رأس‌هاست که ارزشی ندارد فردیت‌هایی که هر کدام‌شان در واقع شخصیت خودشان را دارند. تمایز یافتگی خودشان را دارند اما در عین حال با همدیگر همبسته می‌شوند حول آرمان مشترک، حول خواسته‌های مشترک، حول آینده مشترک، رویای مشترک، تخیل مشترک برای ساختن آن چیزی که مثل هیچ گذشته‌ای هم نیست و قرار نیست گذشته‌ای را تکرار کند قرار است که امر جدیدی را بسازد، وجه یوتوپیا ییش هم از همین جا می‌یاد و چه آرمان‌گرایانش. خوب دورکیم میگه که این چگونه باید ساخته شود من به دوتا پاسخی که دورکیم اینجا می‌دهد که حالا بخشی از آن را من خدمتان عرض می‌کنم دو تا اصلی آن را عرض می‌کنم و بعد می‌روم سراغ بحث بخش سوم هم که راجع به دشمنان همبستگی هست، یکی تقسیم کار اجتماعی است دورکیم کتابی دارد به عنوان تقسیم کار اجتماعی که از آثار دوره اول او هست و دورکیم آنجا بحث می‌کند که تقسیم کار اجتماعی خودش در جامعه همبست دقیقه ۴۴:۳۳ گروه‌های مختلف می‌روند در قالب مشاغل مختلف، حرفه‌های مختلف وظایف مختلفی را در تقسیم کار جامعه بر عهده می‌گیرند، خود این نشان دهنده این است که گروه‌های مختلف در جامعه به همدیگر نیاز دارند. و این تمایز یافتگی‌ها در عین حال ایجاد پیوند می‌کند مشاغل مختلف

حرف مختلف این‌ها به همدیگر نیاز دارند و این‌ها در عین حال تمایز یا در عین حالی که در جامعه مدرن هرچه بیشتر تمایز پیدا می‌کنند و تخصصی می‌شوند و می‌روند در حرفه‌های مختلف و یکی نمی‌دانم نانوا، یکی کامپیوتر درست می‌کند، یکی کتاب می‌فروشد، فلان. اینا در عین حال به همدیگر نیازمندند و به هم پیوند می‌خورند خب این بحث می‌گویند که مثلاً این بحث را کنار گذاشتن این است اما به نظر من در خود این بحث نکات بسیار مهمی وجود دارد که برای امروز ما مهم است و آن چیست؟ و آن این است که اگر ما در حیات اجتماعی گروه‌هایی را از تقسیم کار اجتماعی کنار بگذاریم نباید انتظار داشته باشیم به رغم کنار گذاشتن آن‌ها در جامعه همبستگی اجتماعی شکل گیرد، کنار گذاشتن گروه‌های اجتماعی از تقسیم کار، مولد ایجاد تنش و درگیری خواهد بود، نمی‌شود ما سیستان و بلوچستان را از تقسیم کار اجتماعی حذف کنیم. اجازه ندهیم در توسعه کشور مشارکت برابر داشته باشند، اجازه ندهیم رشد کند، در اقتصاد کشور مشارکت داشته باشد در نمی‌دانم تولید کشور مشارکت داشته باشند و این‌ها، بعد انتظار داشته باشیم آنجا همبسته شود با بقیه بخش‌ها، نمی‌شود ما زنان را از تقسیم کار اجتماعی حذف کنیم بعد انتظار داشته باشیم زنان همبسته شوند با بقیه تبعیت کنند گل و بلبل همه چی پیش برود نمی‌شود ما خوزستانی را که روی نفت خوابیده است را نمی‌دانم فلان این‌ها سال‌های سال در نمیدانم استخدام‌های شرکت نفت از دوره شرکت نفت ایران و انگلیس، کاوه احسانی در کتاب محیط مصنوع به خوبی این را شرح داده است که چگونه از همون اول از دوره شرکت نفت ایران و انگلیس مجموعه استخدام‌ها در شرکت نفت بر مبنای تبعیض شکل گرفته و بر مبنای حذف در واقع نیروهایی که ساکن آنجا بودند و بعد انتظار داشته باشیم که آنها با بقیه همبسته شوند. این بحث را به همین نحو من می‌توانم ادامه بدهم نمی‌شود ما قومیت‌ها را حذف کنیم از تقسیم کار اجتماعی و بعد انتظار داشته باشیم با بقیه همبسته شوند ها؟! این‌ها مابازاء آن در مورد دموکراسی هم صدق می‌کند آن یک ساختار مرکزگرای نمی‌دانم فارس محور مردسالار را دامن بزنیم و بعد انتظار داشته باشیم که گروه‌هایی که از این تقسیم کار مواهبی نمی‌برند، گروه‌هایی که تحت ستم این تقسیم کار قرار می‌گیرند، بیان با بقیه همبسته شوند. به نظر من این وجه انتقادی ماجرای تقسیم کار که در دورکیم مورد توجه هست. یعنی خیلی مثلاً درک مکانیکی از تقسیم کار مثلاً ارائه شده که مثلاً انگار همینطوری همه با هم پیوند می‌خورند و این

همینطوری پیش می‌رود این نیست در فصل آخر آن کتاب راجع به تقسیم اجباری حرف می‌زند و آنجا تقسیم کار اجباری را نقد می‌کند، تقسیم کار اجباری آن تقسیم کاریست که شما اجازه نمیدهی گروه‌هایی یا افرادی یا بخش‌هایی از جامعه به صورت آزادانه بدون آن چیزی که آقای قدیری هم اشاره کردند بدون موانع خارجی بتوانند مشارکت کنند و حیات اجتماعی خودشان را شکل بدهند. این را شما تسری بدین به انواع و اقسام اقلیت‌ها، گروه‌های اجتماعی عرض کردم زنان، قومیت‌ها، اقلیت‌های مذهبی و... بنابراین بخش مهمی از ساخته شدن همبستگی اجتماعی در گرو مشارکت برابر گروه‌های مختلف اجتماعی است در ساخت حیات اقتصادی جامعه، تا زمانی که داریم گروه‌هایی را حذف می‌کنیم نه با هزاری هم برویم قیمت انرژی را آزاد کنیم، میدانم اقتصاد دستوری باشد، نباشد، تنش و تخصم در جامعه از بین نخواهد رفت. و با هزار تا آزادسازی نمی‌دانم قیمت انرژی و فلان و اینا هم این مسائل حل نخواهد شد این مسائل خواهد ماند، و بنابراین آدرس اشتباه دادن که ما مسائل را فرو بکاهیم به اون مسائل و از وجهی از مسائل دیگر غفلت کنیم، اما این اولین پاسخ دورکیم است، یک ویژگی دارد دورکیم که مدام دارد به خودش گفتگو می‌کند یعنی شما پاسخ دورکیم رو بخوانید. هم با خودش گفتگو می‌کند هم با متفکرهای دیگر بعد می‌گوید که اما به ما خواهند گفت که فلان ما در پاسخ به آنها خواهیم گفت که فلان، این را بعدا به از ما می‌پرسند که اگر چنین است پس آن چنان میشود مدام هی گفتگو می‌کند و پیش می‌رود در پایان تقسیم کار که گفتم متن اول دورکیم است به نظر میرسد که از این پاسخ کاملا راضی نیست. و به طوری که وقتی که کتاب تموم می‌شود خوب تمام مثلا آمده گفته است تقسیم کار بعد یک آنی فصل آخر نوشته که آقا تقسیم کار اجباری است و نابسامان و بعد می‌گوید که اصلا من در جامعه فرانسه آن زمان می‌گویم اصلا همبستگی نمی‌بینم همش دارم میبینم که تنش دارد زیاد می‌شود تنش بین کارگر و سرمایه‌دار دارد زیاد می‌شود اصلا جنبش‌های سوسیالیستی بر ضد این حرف من عمل می‌کنند این‌ها خلاصه ماجرا چیست؟ که به رغم این توضیحی که من دارم میدهم راجع به تقسیم کار و این‌ها ما داریم می‌بینیم حرف دارند پیشرفت میکنند، تخصص دارد پیشرفت می‌کند در جامعه زیاد می‌شود از اینجا وارد پاسخ دوم می‌شوم اما به نظر من از ویژگی‌های دورکیم این است که پاسخ او در امتداد همدیگر را تکمیل می‌کند یعنی اگر کل دوره حیات دورکیم را در نظر بگیریم که در کل این دوره

مسئله‌اش چگونگی ساخته شدن همبستگی است یا پرسش از اخلاق اجتماعی است که چگونه می‌تواند جامعه را بسازد پاسخ‌های متفاوتی می‌دهد که این پاسخ‌ها نقیض همدیگر نیستند ولی به نظر من همدیگر را تکمیل می‌کنند و در امتداد همدیگر قرار می‌دهند و توسعه می‌هند.

پاسخ دوم چیست؟ پاسخ دوم این است که آنچه که همبستگی اجتماعی را در جامعه ضمانت می‌کند و باعث می‌شود با اون کیفیتی که گفتم همبستگی در جامعه شکل بگیرد شکل گرفتن گروه‌های اجتماعی است اینجا دورکیم یک تئوری ... به عنوان سوسیالیسم سندیکالیست حرف زده شده است...دقیقه ۵۱:۳۳ که در ایران خیلی کمتر شاخته شده است به درستی اساتید بزرگوار گفتند حتی در سطح جهانی هم در دهه ۴۰ یا ۵۰ اینجا به دلیل همون سیطره‌ای که گفتند به حاشیه می‌رود و نکته مهم آن هم این است که به دلیل اینکه اون اثری از دورکیم در آن رابطه نوشته شده بود در فارسی منتشر شده تحت عنوان اسرار جامعه شناسی فیزیک اخلاقیات گفته است تا مدت‌ها چاپ نشد و فکر می‌کردند دورکیم جامعه شناسی سیاسی ندارد در حالی که دورکیم جامعه شناسی سیاسی دارد، جامعه شناسی سیاسی دورکیم منجر می‌شود به اسمی جامعه شناسی سوسیالیستی حالا به تحلیل ایشان گفتند شعاعی و این دموکراسی با همین انجمن‌ها و انصاف و این‌ها که ویژگی آن چیست؟ اینجا دورکیم حرف از یک سه‌گانه می‌زند فرد، گروه‌های اجتماعی و دولت، همبستگی اجتماعی از نظر دورکیم در آن شکلی که کل و جزء در هم منحل نشوند زمانی که بین فرد و دولت گروه‌های اجتماعی وساطت کنند و در جامعه گروه‌های مختلفی اعم از سلیک‌ها، انجمن‌ها، اصناف، گروه‌ها شکل بگیرند که این گروه‌ها کارکردشان چند باشد، اولاً این گروه‌ها ممانعت میکنند از اتوریزه شدن جامعه، تقلیل جامعه به افراد منزوی جدا از هم که هیچ پیوندی با همدیگر ندارند و وقتی این افراد از هم جدا می‌شوند و هیچ پیوندی با هم ندارند و منزوی می‌شوند آن موقع است که مستعد این می‌شوند که بپیوندند به اون نیروی مقتدری که این افراد جدا از همه منزوی بر اثر تنهایی ناتوان از حل مسائل شان پناهنده می‌کند به اون مقتدری که از بالا بیاد و مسائل شان را حل کند ها؟!!

بنابراین آناتوریزاسیون کانتر پور یادیکش جامعه توده‌ای این‌ها است حرف دورکیم این است که آنچه که ضمانت می‌کند جامعه به آن سمت نرود شکل‌گیری این گروه‌ها میانگین جامعه است. ارگانایز شدن در

مجموعه‌ای از تشکل هاست. تشکل های معلمان، تشکل های کارگران، تشکل های بازنشسته ها، تشکل های پرستار ها، تشکل های دانشجویان، انجمن های علمی، جمع های کتابخوانی نها های فرهنگی؟... دقیقه ۵۲:۳۵

بنابراین افراد حول منافع شون، حول درمان مشترک شون منسجم می شوند و اون وقت می توانند در واقع جلوگیری کنند از اینی که دولت به جامعه زورگویی کند، یا پیشوایی بیاید بخواد همه این ها را چیز کند یکی از مهمترین گزاره هایی که در مورد حکومت های فاشیستی گفته می شود این است که این حکومت ها تثبیت نمی شوند مگر پس از سرکوب تشکل های اجتماعی از ما، فاشیسم در آلمان سبز مستقر نشد مگر یا اینکه سکو های کارگری زد و نابود کرد یا این که جامعه ساختار یافته نیست که فاشیسم می تواند بر آن مستقر شود یا اینکه قبل از اینکه مستقر شود باید این تشکل ها را بزند تا نزند نمی تواند مستقر شود چون اونا تن نمی دهند، چون فردیت خودشان را دارند، جامعه را حول خودشان ارگانایز کردند شکل دادند و تن نمیدهند به اینکه فردیت خودشون را رها کنند و بشوند تابع آنچه که پیشوا می گوید و آنچه که رهبر می گوید و فلان و این ها بنابراین دومین اصلی که در واقع همبستگی را می سازد بحث در واقع... تشکل های بحث همبستگی را بعدا در واقع در موس که دنبال می شود چنانچه باز به درستی گفتند بر مبنای در واقع یک اصلی که باز در دورکیم، کنت و این ها هم هست یک وجه حقوقی هم پیدا می کند . که من راجع به آن وجه حقوقی هم می گویم بعد وارد می شوم، دشمنان همبستگی هم می گویم و امیدوارم دیگر تا مثلاً ۱۱ و ۱۰ دقیقه اینا بحثم را تمام کنم که وقت شود صحبت های خانم دکتر شریعتی را هم بشنویم و آن چیست؟ که تبدیل به ساختار حقوقی می شود آن اصلی است که ما به عنوان اصل بدهی اجتماعی می شناسیم اصل بدهی اجتماعی چه می گوید؟ اصل بدهی اجتماعی می گوید همه ی ما از زمانی که به دنیا می آییم، بدهکار جامعه ایم چرا بدهکار جامعه ایم؟ به دلیل اینکه جامعه در طول قرن ها چیز هایی درست کرده که ما بدون این که زحمتی بکشیم بدون این که تلاشی کنیم از آنچه که جامعه برای ما درست کرده بهر مند می شویم. مهمترین آن فرهنگ است، زبان است و سال های سال جامعه آمده و رفته تا حافظ درست شده، تا سعدی درست شده، تا مولوی درست شده، این ها در زبان ما، فرهنگ متکدی شده و ما تا وقتی که به دنیا می آییم همینطوری ما در ساختار خانواده این زبان را یاد می گیریم و فرهنگ به صورت رایگان به ما منتقل می شود بدون اینکه ما تلاشی کرده

باشیم و بسیاری از چیز های دیگر، مذاهب، تمدن وقتی که ما می آییم داخل جامعه این ها هست و ما از آن استفاده می کنیم بنابراین ما بدهکار جامعه هستیم این گونه نیست آنچه که ما بدست می آوریم فقط محصول تلاش شخصی ما باشد برخلاف آن چیزی که در دیستور ریبرال گفته می شود آن چیزی که ما به دست می آوریم محصول هزاران چیزی است که از بیرون وجود دارند و اون شرایط اجتماعی است ساختار هایی را فراهم می کند که اون ساختارها بخشی از موفقیت همه ی ماها است بخشی از شرایط امکان موفقیت همه ی ماها است هیچکس نمی تواند بگوید من **کینگ** کنگی بودم که در زندگی به تنهایی و فقط بر مبنای تلاش شخصی خودم موفق شدم آن کسی که امروز می آیند در برنامه ها نشان می دهند که می گوید من کینگ کنگ بودم من آدم بسیار فقیری بودم در یک جایی خودم تلاش کردم و الان آدم موفق هستم اینها استثنا هستند.

تازه در زندگی های همان ها اگر بررسی شود، جامعه شناس خبره می تواند به شما بگوید که هزاران عامل اجتماعی نقش داشته تا همین ها هم بتوانند موفق شوند. این ما را به جایی می رساند که ما باید بدهی خود را به جامعه ادا کنیم.

موس از یک مثلث حرف می زند در داستان هدیه که آن مثلث یک بخشی از آن دادن است و یک بخشی گرفتن است و یک بخشی باز پس دادن است، ما وقتی که هدیه می گیریم همیشه تو ذهن ما هست که باید یک جایی اون هدیه را برگردانیم عروسی رفتید همه، یک کادویی میدهید خانم ها در ذهن شان نگه می دارند ما بدهکاریم باید برگردونیم حالا رفتید عروسی، بعدا تولدش برمیگردونید آن یکی خانه نویی بر میگردداند اگر برنگردانی بعدا جامعه می آید می گوید بیشعوره، بعد از یک مدتی مهمونی دیگر دعوت نمی کنند اینها همه مکانیزم هدیه ای است که بر مبنای اجبار اجتماعی کار می کند حالا اون چیزی که ما از جامعه گرفتیم را چگونه بر میگردانیم؟ بخشی از آن را با کاری که برای جامعه می کنیم بر می گردانیم اما باز اینم هیت که ما